

## Exploring and Analyzing the Character of Bahram in *Haft Peykar* Nezami The basis of the Heroic Awakening Theory Inside

Majid Sarmadi\* / Parvin Naghdi\*\* / Raziye Bayat\*\*\*

بررسی و تحلیل شخصیت بهرام در هفت پیکر

نظامی بر پایه نظریه بیداری قهرمان درون

مجید سرمدی\* / پروین نقدی\*\* / رازییه بیات\*\*\*

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۵/۳

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۴

### چکیده

خانم کارول پیرسون با توجه به نظرات یونگ مبنی بر تأثیر کهن‌الگوها در سفر تفرد بشری، دوازده کهن‌الگوی شخصیت را مطرح کرد و این سفر را به شکل سه مرحله سفر قهرمان یعنی: تدارک، سفر و بازگشت توصیف کرد و به این نتیجه رسید که هر انسانی با قرار گرفتن در این سفر و با هدایت و راهنمایی کهن‌الگوهای دوازده‌گانه می‌تواند به خویشتن حقیقی خود دست یابد. یکی از داستان‌های دل‌انگیز در ادبیات فارسی داستان سلوک بهرام گور در هفت پیکر نظامی است که کاملاً منطبق با مراحل سه‌گانه خودشناسی و تفرد در روان‌شناسی پیرسون است که می‌تواند به عنوان الگویی برای از بین بردن تضاد زندگی انسان معاصر امروز معرفی شود. در این داستان قهرمان (بهرام) با راهنمایی و تکامل کهن‌الگوهای معصوم، یتیم، جنگجو و حامی، برای سفر اسطوره‌ای آماده می‌شود و با انرژی کهن‌الگوهای جست‌وجوگر، عاشق، ویرانگر و آفریننده در آرمان‌شهر گنبد‌های هفت‌گانه، جهان درونی خود را می‌کاود و به خویشتن حقیقی دست می‌یابد و در بازگشت با یاری کهن‌الگوهای حکمران، ساحر، فرزانه و لوده، قلمرو پادشاهی خود و جهان بیرون را دگرگون می‌کند و به روشن‌بینی و رستگاری دست می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: نقد کهن‌الگویی، سفر قهرمانی، بیداری

قهرمان درون، هفت پیکر نظامی، بهرام.

### Abstract

According to Jung's views on the influence of archetypes on the journey of human individuality, Ms. Carol Pearson presented twelve archetypes of personality and described this journey as three stages of the hero's journey: preparation, travel and return. It turned out that every human being can reach his true self by being on this journey and with the guidance of the twelve archetypes. One of the heartwarming stories in Persian literature is the story of Bahram Gore's behavior in the seven military bodies, which is completely consistent with the three stages of self-knowledge and individuality in Pearson's psychology, which can be introduced as a model for eliminating the contradiction of contemporary human life. Be. In this story, the hero (Bahram) prepares for a mythical journey with the guidance and evolution of archetypes (innocent, orphan, warrior, patron) and with the energy of archetypes (seeker, lover, destroyer, creator) in the utopia of the seven domes, his inner world. Explores and achieves true self, and in return, with the help of archetypes (ruler, sorcerer, sage, looter), transforms the realm of his kingdom and the outside world, and attains enlightenment and salvation

**Key word:** Ancient Pattern Criticism, Championship Travel, Awakening the Heroes Within, *Haft Peykar* Nizami, Bahram.

\* Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Karaj (Corresponding Author).

\*\* Master of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Karaj

\*\*\* Master of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Karaj

\* دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور کرج (نویسنده مسئول). Ms\\_ir@yahoo.com

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور کرج. Ndarya78@gmail.com

\*\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور کرج. Bsomayeh4@gmail.com

## مقدمه

در اوایل قرن بیستم کارل گوستاو یونگ نظریه استفاده از کهن الگوها را به منظور روشن تر کردن اجزای شخصیت رواج داد. او بر این عقیده بود که وجود شکل‌های کلی و جهان‌شمول که تجربه‌ها و عواطف را هدایت می‌کنند، به الگوهای رفتاری متعارف و شناخت‌پذیر با نتایج احتمالی خاص می‌انجامد.

ایشان با توجه به نظرات یونگ مبنی بر تأثیر کهن الگوها در سفر تفرد بشری، دوازده کهن الگوی شخصیت را مطرح کرد و به این نتیجه رسید که هر انسانی برای یافتن خویشتن خود و دگرگونی جهان درونی‌اش به سفر هزارلا و ماریچ گونه‌ای می‌پردازد و در این سفر توسط راهنمایان درونی یا کهن الگوهایی هدایت می‌شود تا به گنج نهان درونش دست یابد. ایشان با مطرح کردن در این دنیای امروز، انسان معاصر را دارای تضاد درونی می‌داند که با اینکه تا به حال به شیوه‌هایی زندگی کرده است که تا کنون زندگی نشده است و هر روز جهان خود را از نو می‌آفریند، اما اغلب کارهایش تهی و بی ریشه به نظر می‌رسد. انسان امروز برای فراگذشتن از این حالت نیاز دارد که همزمان در گذشته و ابدیت ریشه بدواند به همین علت، اسطوره قهرمان در جهان معاصر را بسیار مهم می‌داند (پیرسون، ۱۳۹۳: ۱۷).

یکی از داستان‌های حماسی، داستان هفت پیکر نظامی و داستان سلوک بهرام است و الگویی کهن و ابدی که معنای ماهوی انسان بودن را به ما می‌آموزد. انگاره انسان کلی یا کهن الگوی

داستان‌های آموزنده و حکایات اخلاقی دارای ماهیت اسطوره‌ای هستند که با دقتی ماندگار شرایط روان‌شناسانه ما را ترسیم می‌کنند و الگویی برای شیوه زندگی به ما ارائه می‌دهند. «این داستان‌ها، حقایق کامل و بی‌زمان را برای ما نقل می‌کند که این نوع خاص ادبیات توسط فرد خاصی نوشته یا خلق نشده، بلکه قوه تخیل و تجربه کل یک فرهنگ خلق کرده است. بنابراین، افسانه‌ها و اسطوره‌ها یک تصویر جمعی و مشترک را به تصویر می‌کشند و چیزهایی به ما می‌گویند که درباره همه انسان‌ها صادق است» (جانسون، ۱۳۹۱: ۷).

این اساطیر و افسانه‌ها که نمودگر طرز نگاه پیشینیان به نشناخته‌های پر رمز و راز هستی است، در بسیاری از موارد دارای عناصر و زیرساخت‌های مشترکی است که محتوای «ناخودآگاه جمعی» بشر را تشکیل داده و با عنوان «کهن الگو» قابل تبیین و بررسی است. این کهن الگوها به شکل انرژی، در درون زندگی روانی و ناخودآگاه تمامی مردم در همه جا قرار گرفته‌اند، هم درون و هم بیرون جان انسان وجود دارند. بنابراین، می‌توانیم این کهن الگوها را با مراجعه به درون یعنی در رؤیاهای، تخیلات و یا حتی کارهایمان بیابیم یا با مراجعه به بیرون، یعنی در افسانه، اسطوره، هنر، ادبیات و دین و همچون فرهنگ‌های ابتدایی با توجه به صور فلکی در آسمان و مجموعه پرنده‌ها و حیوانات در زمین پیدا کنیم. در نتیجه آنها تصاویر قهرمان درون و بیرون از ما را ارائه می‌دهند (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۴).

خویشتن که در روان‌شناسی تحلیلی پیرسون از بنیانی‌ترین کهن‌الگوهاست، در تصویری که از بهرام گور در هفت پیکر می‌بینیم، به روشنی بازتابفته است که به معنای دقیق کلمه، بازتابنده کلیت جهانی است که راوی در آن زندگی می‌کند. سیر زندگی بهرام گور در هفت پیکر با مراحل سه‌گانه خودشناسی و تفرد در روان‌شناسی پیرسون، یعنی تدارک (سفر خود)، سفر جان و سفر خویشتن (بازگشت) منطبق است. هفت پیکر، همان‌گونه که خواهیم دید، داستان سیر و سلوک بهرام است. برای به فرمان در آوردن جهان بیرون و درون (خود و جان) و دستیابی به خویشتن، به زبان کنایی کیمیاگری، مس وجود را به زر بدل می‌کند.

بنابراین پژوهش حاضر سعی دارد تا ضمن بررسی سفر قهرمانی بهرام به تحلیل کهن‌الگوهای شخصیت این قهرمان در بستر مراحل «سه‌گانه خودشناسی»، مطابق با نظریه «بیداری قهرمان درون» پیرسون پردازد و این اسطوره قهرمان کهن را به عنوان الگویی برای از بین بردن تضاد زندگی انسان مدرن به جهان معاصر معرفی کند تا بتواند ناشناخته‌های سفر را بشناسد و هرچه برای رویارویی با اژدهاهای خود، کشف گنج و بازگشت به منظور دگرگونی قلمروی پادشاهی لازم دارد، بیابد.

#### پیشینه تحقیق

استفاده از رویکردهای روان‌شناختی در تحلیل شخصیت‌های داستانی با ورود مبانی نظری فروید، آدلر، مزلو، یونگ و ... در عرصه ادبیات

تقریباً به رویکردی عادی در نقد روان‌شناسی متون تبدیل شده است، اما در میان علم روان‌شناسی گاه رویکردهای عملی و کاربردی هست که کمتر در حوزه نقد روان‌شناختی آثار ادبی شناخته و استفاده شده است. یکی از این شیوه‌های علمی و عملی در تحلیل روان‌شناسی شخصیت، رویکرد کارول. اس پیرسون و هیو. کی مار با عنوان «کهن‌الگوی بیداری قهرمان درون» است. با اینکه تحقیقاتی درباره زمینه مورد نظر این پژوهش، یعنی هفت پیکر اثر نظامی از زوایای چند صورت گرفت، اما تا کنون هیچ پژوهشی درباره تحلیل شخصیت بهرام بنابر نظریه «بیداری قهرمان درون» پیرسون انجام نشده است که می‌تواند رویکردی کاملاً تازه در حوزه بینارشته‌ای در ادبیات کلاسیک مهیا سازد. پژوهش‌های زیر در ارتباط با موضوع فوق به نگارش در آمده است.

۱. مظفری (۱۳۹۲): بررسی و تحلیل روان‌شناسی شخصیت در ده رمان برجسته معاصر فارسی (رمان‌های شاخص قبل از انقلاب اسلامی) با تأکید بر کهن‌الگوهای بیداری قهرمان درون. در این رساله کهن‌الگوهای ده رمان برگزیده معاصر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. در این پژوهش نشان داده شده است که کهن‌الگوها با تجلی در روح و روان برخی از شخصیت‌ها، قهرمانان داستان را به سمت تعالی و کمال سوق می‌دهند.

۲. عساریان (۱۳۹۳): تحلیل کهن‌الگویی شخصیت سیاوش، فرود و کیخسرو در شاهنامه فردوسی بر اساس نظریه پیرسون - کی مارو در

روانی، سنگینی و متانت، خوشرویی و بسیاری صفات مطلوب اجتماعی دیگر به کار می‌رود. «شخصیت» را بر مبنای صفت بارز، یا مسلط یا شاخص فرد نیز تعریف کرده‌اند و بر این اساس افراد دارای این‌گونه برداشت از شخصیت، در محدوده تیپ‌شناسی می‌گنجند (شاملو ۱۳۹۵: ۱۵-۱۶).

در حوزه روان‌شناسی هر کدام از رویکردهای موجود همچون زیست‌شناسی، روانکاوی، رفتارگرایی، شناختی و پدیدارشناختی، بر اساس تأکیدات خاص خود نگاهی متفاوت به انسان و شخصیت او داشته‌اند.

هر کدام از این رویکردها، با نگاهی خاص، سعی در شناخت انسان و شناسایی و پیش‌بینی رفتار او دارد و هر یک از «شخصیت‌ها» در چارچوب الگوی خود تعریفی کرده که باعث شده ارائه تعریفی جامع و یگانه که مورد اتفاق نظر تمام روان‌شناسان و متخصصان این حوزه باشد، غیر ممکن شود. با این وجود از بطن این نظرگاه‌های مختلف، اشتراکات و نقاط مشترک بسیاری قابل استخراج است که بدین صورت قابل جمع‌بندی می‌شود که «شخصیت»، مجموعه ویژگی‌هایی است که رفتار، افکار و احساسات فرد را در موقعیت‌های مختلف اجتماعی تعیین می‌کند و «شخصیت» به بی‌همتایی فرد اشاره دارد و در واقع ویژگی‌هایی است که باعث تمایز فرد از دیگران می‌شود (ریتا، ۱۳۹۰: ۵۱-۴۹).

«شخصیت، این امکان را نیز فراهم می‌کند تا نحوه کنش و واکنش فرد در موقعیت‌های اجتماعی را پیش‌بینی کرد. عوامل زیادی مانند

این پژوهش نویسنده داستان کیخسرو و سیاوش را مورد تحلیل و بررسی کهن الگویی پیرسون در بستر سفر قهرمان جوزف کمپل قرار داده و نشان داده است که با تکامل کهن الگوها در درون شخصیت‌ها، شخصیت‌ها به گونه‌ای نمادین با مرگ به تکامل رسیده‌اند.

۳. قاسم‌زاده، سرباز (۱۳۹۲): تحلیل روان‌شناختی مدرنیستی رمان بی و تن بر مبنای نظریه بیداری قهرمان درون در این پژوهش شخصیت‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند و هر کدام از شخصیت‌ها نماد یکی از کهن الگوهای دوازده-گانه پیرسون است.

## چارچوب نظری پژوهش

### ۱. تعریف شخصیت

«شخصیت» را شاید بتوان اساسی‌ترین موضوع علم روان‌شناسی دانست؛ زیرا محور اساسی بحث در زمینه‌هایی مانند یادگیری، انگیزه، ادراک، تفکر، عواطف و احساسات، هوش و مواردی از این قبیل است. لغت شخصیت «personalite» از ریشه کلمه لاتین «persona» گرفته شده است. مفهوم اصلی و اولیه «شخصیت»، تصویری ظاهری و اجتماعی است که بر اساس نقشی که فرد در جامعه بازی می‌کند، قرار دارد. یعنی در واقع، فرد به اجتماع خود، شخصیتی را ارائه می‌دهد که جامعه بر اساس آن، او را ارزیابی کند. در زمان ما و از دیدگاه عامه، همچنان این مفهوم از «شخصیت» به جای مفهوم کلی به کار برده می‌شود. از این لحاظ، شخصیت معادل با شهرت، حیثیت اجتماعی، خصوصیات پسندیده جسمی و

رفتارهایی است که کم و بیش در همه جا و نزد همه یکسان است. محتویات ناخودآگاه جمعی را کهن الگو می‌نامند» (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۴). این کهن الگوها، شخصیت و ساختارهای درونی هستند که در سمبل‌ها، نقش‌ها و الگوهای فرهنگ‌های مختلف از قدیم شناسایی و مطرح شده‌اند. یونگ در اصل مراحل الگوهای باستانی را از طریق توجه به افسانه‌ها و قصه‌ها بررسی کرده است و می‌گوید درک این داستان‌های افسانه‌ای می‌تواند ما را در درک چگونگی روان کمک کند (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

«به نظر یونگ، شخصیت از چندین عنصر و سامانه مستقل، اما مرتبط با هم تشکیل شده است. مهم‌ترین این سامانه‌ها عبارت‌اند از: خود، ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی، عقده‌ها، کهن الگوها، نقاب، آنیما، آنیموس و سایه» (جانسون، ۱۳۹۵: ۱۰).

### ۳. روان‌شناسی تحلیلی پیرسون

کارول پیرسون دانش آموخته رشته روان‌شناسی است و در زمینه مدیریت انسانی به درجهٔ پروفیسوری رسیده است. او کتاب‌های *زندگی برازنده من و بیداری قهرمان درون* را به تألیف در آورده است. شراره پژوهش مطالب کتاب *بیداری قهرمان درون* هنگامی در جان او درخشید که می‌خواست پایان نامهٔ دکتری خود را ارائه دهد. این تعهد بیست سال او را به دنبال خود کشاند و موجب شد تا دوره‌های آموزشی و عملی متعدد و گوناگونی را در این گستره تجربه کند (پیرسون، ۱۳۹۳: ۹).

فرهنگ و وراثت که از خانواده گرفته می‌شود، روی ساخت «شخصیت» تأثیر می‌گذارد» (استوارت، ۱۳۸۶: ۳۲۰).

### ۲. روان‌شناسی تحلیلی یونگ

کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) روان‌شناس و روان‌پزشک سوئسی و بنیان‌گذار مشهور نظام جدید به نام روان‌شناسی تحلیلی است (اسنودن، ۱۳۹۲: ۷). یونگ، شخصیت هر فرد را محصول تاریخ قرون اعصار اجداد او می‌داند. به نظر او شخصیت انسان امروزی، بر اساس تجارب جمعی و تصاعدی نسل‌های گذشته و حتی انسان‌های اولیه شکل گرفته است. مبنای شخصیت، قدیمی، ابتدایی فطری، ناخودآگاه و احیاناً جهان شمول است (شاملو، ۱۳۹۵: ۴۶). یونگ معتقد است که در هر فردی، نوعی شخصیت ناخودآگاه جمعی و از قبل تعیین شده، توسط نژاد او شکل گرفته است و فرد براساس آن، تجارب فردی خود را به نحو انتخابی بر می‌گزیند. یعنی به وسیله تجارب فردی، به خصوص شخصیت ناخودآگاه جمعی و نژادی، خود را بسط و تغییر می‌دهد. با این تعریف، شخصیت فرد نتیجهٔ نیروهای درونی کهن و عوامل بیرون از زمان حاضر اوست (همان: ۴۷).

مفهوم یونگی ناخودآگاه جمعی نه یک مفهوم فلسفی و نه یک باور مذهبی است، بلکه تلاشی هر چند ابتدایی برای ارائه توصیفی دقیق از دنیای درونی روان و رابطهٔ آن با دنیای بیرونی و مادی است (رابرتسون، ۱۳۹۱: ۸). این دنیای درونی «همگانی هست و شامل محتویات یا

«خود»، «جان» و «خویشتن» به شکل سه مرحله سفر قهرمان توصیف کرد. سه مرحله سفر قهرمان، یعنی تدارک، سفر و بازگشت، به گونه‌ای دقیق با مراحل رشد روانی انسان مراحل رشد (جان، خویشتن، خود) همتراز هستند. او مرحله اول یا مرحله تدارک (خود) را زمانی دانست که قهرمان آماده ترک کردن حالت وابستگی می‌شود و منابع درونی لازم برای پیش رفتن در دنیا با اتکا به خودش را فراهم می‌کند. پیرسون مرحله دوم یا سفر «جان» را دوره‌ای دانست که قهرمان موهبت‌های تشکیل‌دهنده خویشتن حقیقی و مستقل را کشف می‌کند. مرحله سوم یا بازگشت «خویشتن» مربوط به زمانی است که قهرمان به جامعه برمی‌گردد تا این موهبت‌ها را با دیگران سهیم شود و در وضعیت وابستگی متقابل با دیگران زندگی کند (آدسون، ۱۳۹۳: ۳). لازم به ذکر است که سه مرحله سفر معمولاً با نظم و ترتیب زیادی شکل نمی‌گیرد و می‌توانند در مراحل گوناگون دگرگون شوند. به طور مثال کهن الگوی «ساحر» که در مرحله بازگشت قرار دارد، می‌تواند در مراحل تدارک و سفر بروز کند. همچنین برای قرار گرفتن در سفر قهرمانی حتماً وجود هر دوازده آرکی تایپ در طول سفر الزامی نیست.

### ۳-۱-۱. مرحله تدارک (سفر خود)

در آغاز سفر قهرمانی به مبارزه خوانده می‌شویم تا شایستگی - انسانیت و وفاداری خود را به آرمان‌های والا به اثبات برسانیم. می‌آموزیم که چگونه خود (Ego) را سالم و قوی بسازیم. با

پیرسون در کتاب *بیدار کردن قهرمانان درون* به ما کمک می‌کند تا راحت‌تر با مفهوم انتزاعی «کهن الگو»ها آشنا شویم. او «کهن الگو»های نهفته در روند رشد انسان را به صورت شخصی در آورد و آنها را راهنمایان درونی دانست که برای هدایت و راهنمایی هر قهرمان در طول سفر حاضر و آماده‌اند. به نظر پیرسون، قهرمان برای پاسخ دادن به ندای درون، رهسپار این سفر هزارلا و ماریچ گونه زندگی می‌شود تا به گنج درون دست یابد. «شهسوار یا قهرمان، به منظور یافتن گنج یا جام مقدس راهی سفر می‌شود. مشکلات یا به زبان افسانه، ازدهایی سر راهش قرار می‌گیرند و او به شیوه‌های گوناگون آنها را از میان بر می‌دارد. به این ترتیب، قهرمان طی سفر، درس‌هایش را می‌آموزد و چنان چه به شایستگی کافی برسد، گنج را می‌یابد. سپس کار او این است که به شیوه‌ای مناسب، گنج یا هدیه بی‌همتایش را به جهان عرضه کند تا نه تنها زندگی خودش، بلکه کل جهان را تر و تازه و دگرگون سازد (همان: ۱۰). پیرسون به جای استفاده از نام‌های ناآشنای لاتین، یونانی یا اصطلاحات روان‌شناسانه برای این جوانب شخصیت‌ها، نام‌های آشنا روی آنها گذاشت: «معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، عاشق، جست-وجوگر، آفرینشگر، نابودگر، حاکم، فرزانه، جادوگر، دلک».

### ۳-۱-۱. مراحل سفر قهرمانی از دیدگاه پیرسون

پیرسون در کتاب *بیداری قهرمان درون* رابطه سفر قهرمان و منابع درونی را کهن الگویی با رشد

بیدار کردن چهار کهن الگوی «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» می‌توانیم برای سفر اسطوره‌ای آماده شویم. از معصوم بودن آغاز می‌کنیم و خوش‌بینی و اعتماد را از این کهن الگو می‌آموزیم. هنگامی که سقوط را تجربه می‌کنیم، یتیم می‌شویم، آنگاه احساس ناامیدی، ره‌اشدگی و فریب‌خوردگی می‌کنیم؛ به خصوص احساس می‌کنیم کسانی که وظیفه آنها مراقبت از ما بوده است، به ما خیانت کرده‌اند. یتیم به ما می‌آموزد که باید مراقب خودمان باشیم و از متکی بودن به دیگران دست بکشیم. هنگامی که کهن الگوی جنگجو به زندگی ما می‌آید، یاد می‌گیریم که هدف تعیین کنیم و برای رسیدن به اهدافمان برنامه بریزیم. ما برای پیشبرد این برنامه‌ها تقریباً همیشه به پتوروش انضباط و شجاعت نیاز داریم. هنگامی که حامی فعال شود، یاد می‌گیریم که از دیگران و سرانجام از خودمان نیز حمایت کنیم (پیرسون، ۱۳۹۳: ۳۰).

### ۳-۱-۲. مرحله فرایند سفر (سفر جان)

پس از آماده شدن، رفته رفته شروع سفر را احساس می‌کنیم. در این مرحله دگرگونی‌هایی در زندگیمان به وقوع می‌پیوندد که با چهار کهن الگوی جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر و آفرینشگر هدایت می‌شوند. اندک اندک آرزوی چیزی بزرگ‌تر از خود را پیدا می‌کنیم و جوینده می‌شویم. در جست‌وجوی آن چیز وصف‌ناپذیری بر می‌آیم که رضایت‌بخش باشد. با پاسخ به این ندا دست زدن به سفر، خیلی زود متوجه می‌شویم

که دچار ویرانگر بسیاری از آنچه را ضروریات زندگی‌مان به شمار می‌آید، از ما می‌گیرد، اما ورود به رنج یا ورود به ارس، یعنی کهن الگوی عاشق تکمیل می‌شود و می‌بینیم که عاشق آدم‌ها، آرمان‌ها، مکان‌ها و وظیفه شده‌ایم. این عشق چنان قوی ست که به تعهد نیاز دارد و آنگاه دیگر آزاد و رها نیستیم. گنجی که از این رویارویی با مرگ و عشق پدید می‌آید، تولد خویشتن حقیقی است. کهن الگوی آفریننده به ما کمک می‌کند تا این خویشتن را در جهان ابراز کنیم و ما را آماده می‌سازد تا به قلمروی پادشاهی بازگردیم. این چهار توانایی - یعنی تلاش، رها کردن، عشق ورزیدن و آفریدن - فرایند بنیادی مرگ خویشتن قدیمی به دنیا آوردن خویشتن جدید را به ما می‌آموزد. این فرایند، ما را آماده می‌کند تا به قلمروی پادشاهی بازگردیم و زندگی‌مان را دگرگون کنیم (همان: ۳۱). از نوجوانی تا نخستین سال‌های دهه بیست عمر، جوینده و عاشق پا پیش می‌گذارند و به ما کمک می‌کنند تا هویتمان را بیابیم، اما این کار را به دو شیوه مختلف انجام می‌دهند و جویندگان بیشتر به استقلال و آزادی عمل علاقه‌مند هستند و معمولاً از کشیده شدن به نزدیکی و استقلال و آزادی عمل علاقه‌مند هستند و معمولاً از کشیده شدن به نزدیکی و صمیمیت می‌ترسند؛ زیرا ممکن است هویت آنها قربانی رابطه شود، اما عاشق‌ها هویتشان را با کشف آنچه دوست دارند، می‌یابند. حل این دوگانگی، توان دوست داشتن و متعهد شدن همراه با حفظ حریم خود را فراهم می‌آورد. در سفر قهرمان، دوگانگی جوینده -

عاشق را به طور طبیعی در فراخوان قهرمانی به پیروی از حال خوش می‌یابیم. یعنی فرد در کاوش است، اما در خدمت به عشق. همچنین تفاهم نمادین را در گنج‌هایی مانند جام مقدس یا ماهی مقدس در افسانه‌های زمین بایر، نماد دستیابی به هویت حقیقی و مرتبط بودن با عشق متعالی هستند. راه‌حل این دوگانگی به گونه‌ای نمادین در انگاره آرمان شهر نمایش داده می‌شود که کهن الگوی بزرگ‌تری برای خانواده حقیقی است. در زندگی هر روزه ما، آرمان شهر همان جایی است که ما می‌توانیم آزاد باشیم، دوست بداریم و دوست داشته شویم. این آزادی به آن معناست که می‌توانیم خویشتن حقیقی‌مان را ابراز کنیم و توسط نقش یا توقعات معین و انعطاف‌ناپذیری محدود نشویم. تا زمانی که میان جوینده و عاشق تضادی درونی داریم، نمی‌توانیم به آرمان شهر برسیم (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۲۲ - ۴۲۶). کهن الگوی «ویرانگر» و «آفریننده» به گذار میان سالی کمک می‌کند. آن دو با هم به ما یاری می‌دهند تا هویتی که نیمی از عمرمان را صرف ساختن آن کرده‌ایم، یعنی هویت خود را رها کنیم و پذیرایی مفهومی ژرف‌تر و اصیل‌تر از خویشتن شویم. در این فرایند متوجه می‌شویم که باید عمده آنچه را که فکر می‌کردیم هستیم، رها کنیم و به بازآفرینی زندگی‌مان پردازیم. برای این دگرگونی یا تولد دوباره که به فضیلت اصالت می‌انجامد، لازم است خویشتن حقیقی‌مان را در لایه‌ای ژرف‌تر از هویت موقتی که توسط جوینده و عاشق یافته‌ایم، بیابیم و ابراز داریم (همان: ۴۲۹).

### ۳-۱-۳. مرحله بازگشت (سفر خویشتن)

در بازگشت از کاوش با چهار کهن الگوی آخر (حکمران، ساحر، فرزانه، لوده) حکمران قلمروی پادشاهیمان می‌شویم که در نتیجه تغییر ما دگرگون شده است. سفر خویشتن را به ما نشان می‌دهد تا اصالت - قدرت و آزادیمان را در این مرحله بیابیم و آنها را ابراز کنیم.

در ابتدا شاید از وضعیت این قلمرو ناامید شویم، اما در حالی که طبق خرد تازه یافته خود عمل می‌کنیم و با حس ژرف‌تر هویت‌مان صادق‌تر شده‌ایم، زمین بی‌حاصل، سبز می‌شود. در حالی که کهن الگوی ساحر در زندگی ما فعال می‌شود، در بهبود خود و دیگران مهارت می‌یابیم و به این ترتیب قلمرو پادشاهی پیوسته‌تر و تازه می‌شود، اما تا هنگامی که با ذهنیت خود روبه‌رو نشده‌ایم، به طور کامل راضی یا خوشحال نخواهیم شد. پس کهن الگوی فرزانه به ما کمک می‌کند تا بدانیم حقیقت به راستی چیست. در حالی که می‌آموزیم ذهنیمان را بپذیریم و نیز اسارت در توهمات و آرزوهای پیش پا افتاده را رها کنیم، قادر می‌شویم به وضعیت عدم دلبستگی برسیم، که در آن حالت می‌توانیم آزاد باشیم. آنگاه آماده پذیرش کهن الگوی لوده هستیم و یاد می‌گیریم شادمانه در لحظه زندگی کنیم، بی آنکه نگران فردا باشیم (همان: ۳۲).

### تحلیل کهن الگوهای شخصیت بهرام بر اساس

#### نظریه «بیداری قهرمان درون»

#### ۱. آغاز داستان بهرام شاه

یزگرد اول، پادشاه ساسانی که ستم‌پیشه‌ای پر



آوازه است، پس از سال‌ها مرگ پیاپی فرزندان، صاحب پسری به نام بهرام می‌شود. یزدگرد به رأی ستاره‌شناسان در ولایت یمن، پایگاهی امن برای او می‌سازد و با اینکه دل در طلب و محبت فرزندش دارد، این جدایی را به جان می‌خرد و تربیت فرزند را به عهده وزیرش نعمان می‌گذارد، تا طالعی سعد را برای بهرام رقم بزند.

گرچه جدایی بهرام از خانواده برای تربیت و آموختن قوانین مربوط به آیین پادشاهی است، اما زمینه‌ای برای محرومیت از مهر پدری و کانون خانواده را فراهم می‌آورد. دلتنگی ناشی از جدایی و محرومیت از محبت مادر و پدر، بهرام را دچار خلأهای عاطفی می‌کند، بنابراین احساس طردشدگی، دوری از خانواده و تنهایی، او را در فضای کهن الگوی «یتیم» قرار می‌دهد؛ زیرا «یتیم از ابتدا با ستم، آسیب عاطفی و محرومیت رو به رو می‌شود» (پیرسون، ۱۳۹۴: ۴۵).

«یتیم» برای رفع نیازهای خویش و دفع سختی‌ها بدون احساس شدید وابستگی نیازمند حضور «حامی» است. بر همین اساس، نعمان و پس از او پسرش نوذر، در نقش کهن الگوی «حامی» در زندگی بهرام قرار می‌گیرند. محبت نعمان و پسرش، از پیامدهای بحران‌های عاطفی در وجود بهرام می‌کاهد و او را در فضای کهن الگویی «معصوم» قرار می‌دهد. مطابق باورهای پیرسون شخصیت‌هایی که در دوران کودکی به هر دلیلی به از دست دادن فضای محبت‌آمیز خانه، یا پدر و مادر دچار می‌شوند، در صورت مهار بحران و رفع دغدغه‌ها به مرزهای کهن الگویی «معصوم» نزدیک می‌شوند.

حامیان بهرام با آموختن فنون جنگی و پهلوانی، علاقه به پیکار را در وجود قهرمان بیدار می‌کند. این موضوع از تحقق کهن الگوی «جنگجو» در وجود بهرام حکایت می‌کند. یکی از نظام‌نامه‌های این کهن الگو شامل «نظم، خودمهاری، قاعده و قانون و دلیری» است (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۴: ۵۲). بر همین اساس بهرام شکار گورهایی که کمتر از چهار سال دارند را حرام اعلام می‌کند و بر آن‌ها نام خود را داغ می‌گذارد، تا کسی نتواند آن را شکار کند و بنابراین بهرام قاعده و قانونی در شکار گورها ایجاد می‌کند.

## ۲. آمادگی برای سفر قهرمانی، مرحله تدارک (سفر خود)

این مرحله، اولین مرحله از سه مرحله (خود، جان، خویشتن) است. قهرمان باید چهار کهن الگوی یتیم، معصوم، حامی، جنگجو را به تکامل برساند تا بتواند به مرحله جان ورود کند.

### ۱-۲. دیدن گور: دعوت به آغاز سفر

بهرام از همان دوران کودکی و نوجوانی به شکار علاقه‌مند است، روزی به شکار می‌رود، گوری توجه او را به خود جلب می‌کند و به دنبال گور به راه می‌افتد و وارد غاری می‌شود.

اولین مرحله سفر اسطوره‌ای که ما آن را «دعوت به آغاز سفر» می‌خوانیم، نشان می‌دهد که دست سرنوشت قهرمان را با ندایی به خود می‌خواند و مرکز ثقل او را از چارچوب‌های جامعه

به سوی قلمروی ناشناخته می‌گرداند (کمپبل، ۱۳۸۹: ۶۶).

برای یتیمی که به اجبار از برکات همراهی با والدین محروم شده و یا حتی به سبب تقدیر از مولد و خانواده خویش دور گشته است، ظهور شاخصه‌های کهن الگوی «جست‌وجوگر» دور از ذهن نیست. برانگیختگی حس کنجکاوی و تلاش برای هویت‌یابی عامل اصلی ظهور آنی صفت «جست‌وجوگری» در شخصیت «یتیم» است. بهرام در عنفوان جوانی به سر می‌برد و از جست‌وجو و پیگیری خسته نمی‌شود و با انگیزه-ای ستودنی گور را دنبال می‌کند. این رویداد نشان‌دهنده استفاده از ظرفیت کهن الگوی «جست‌وجوگر» در بهرام است. «فراخوان به کاوش ممکن است در هر سنی فرا برسد، اما در اواخر نوجوانی و آغاز بزرگسالی روشن‌تر و مشخص‌تر از هر زمان دیگری فرا می‌رسد» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۵).

ظاهر شدن گور در اینجا ندا و فراخوانی است که قهرمان را به سفر می‌خواند. بنابراین، بهرام با دنبال کردن گور دعوت را می‌پذیرد. هنگام شنیدن فراخوان کاوش و آغاز سفر در مقام «جوینده»، معمولاً مورد آزمایش قرار می‌گیریم تا معلوم شود آیا آمادگی کافی داریم یا نه. بنابراین بهرام در شرایطی قرار می‌گیرد تا با قرار گرفتن در یک سلسله آزمون، آمادگی خود را به مرحله امتحان برساند تا مشخص شود که آیا درس‌های «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» را فرا گرفته است یا نه و آیا در پایان مرحله «خود» توانسته است این چهارکهن‌الگو را به یکپارچگی

و هماهنگی برساند؟ آزمون‌هایی که بهرام برای رشد «خود» باید پشت سر بگذارد از این قرار هستند: کشتن اژدها، ربودن تاج از میان دو شیر، دیدن بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق، خشکسالی، دیدار با کنیزک، خویش، لشکرکشی پادشاه چین به ایران.

### آزمون اول: کشتن اژدها

اولین آزمونی که بهرام با آن روبه‌رو خواهد شد، مبارزه با اژدها و دیدن گور است. بهرام در پی گور می‌رود و به غاری می‌رسد که اژدهایی بر در آن خوابیده است. قهرمان از خداوند کمک می‌خواهد و تصمیم می‌گیرد با اژدهای سهمناک و خطرناک مبارزه کند و داد گور از او بستاند.

قهرمان به دفاع از ستم‌دیده پرداخته و به کین‌خواهی گور، با اژدها مبارزه می‌کند و او را از پای در می‌آورد. این فرایند خود نشانه غلبه صفات کهن الگوی «جنگجو» است. این قهرمانان شجاع «به آرمان‌های والا متعهد هستند و حاضرند جان خود را به خطر بیندازند تا از قلمرو و شرافتشان دفاع و یا از ستم‌دیدگان در برابر ستم حمایت کنند» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۱۷۷). بهرام در اینجا با کشتن اژدها، بچه گور را که نمادی از «کودک درون» اوست، از دل اژدها بیرون می‌کشد. «هر اندازه مسن، خردمند یا بالغ باشیم، باز هم کودک خرد و شکننده‌ای را درونمان داریم که هنوز اثر زخم‌های کوچک یا بزرگ سنین شکل‌گیری ما را بر خودش دارد. نخستین تکلیف «خود» محافظت از «کودک درون» است» (همان: ۶۴). در واقع بهرام با کشتن اژدها، وابستگی به

### آزمون دوم: دیدن بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق

در ادامه سفر قهرمانی، بهرام حجره‌ای را در خورنق مشاهده می‌کند که تا آن روز درش را بسته‌اند و کسی به آنجا قدم نگذاشته است. بهرام دلیل بسته بودن در را می‌پرسد و کلید در را جست‌وجو می‌کند. اندکی بعد وارد حجره می‌شود و با نقش هفت پیکری که دختران پادشاهان هفت اقلیم جهانند، روبه‌رو می‌شود و نقش خود را در میان آنها می‌بیند. قهرمان بر تصویر دختران دل می‌بندد و با دلی امیدوار به آینده از حجره خارج می‌شود و کلید را به کلیددار می‌سپارد و از او می‌خواهد از ورود بیگانه به حجره جلوگیری کند.

آزمونی که در این مرحله قهرمان با آن روبه‌روست، بیداری کهن الگوی «عاشق» را در این مرحله به همراه دارد. بهرام گور نظامی بی‌درنگ پس از شکار پیروزمندانۀ اژدها، کلید درونی گشاینده سرنوشت خود که همان مرحلۀ ورود به «جان» است، را در حجره در بسته حاوی پیکرهای شاهدخت در کاخ خورنق کشف می‌کند. قهرمان فرصت پرداختن به عشق و تکامل کهن الگوی «عاشق» را نمی‌یابد و درب حجره را می‌بندد.

### آزمون سوم: ربودن تاج از میان دو شیر

در این آزمون بهرام باید با ربودن تاج از میان دو شیر حاکمیت خود را اثبات کند و کهن الگوی «جنگجو» را به تکامل برساند. با ظلم‌هایی که پدر بهرام یعنی یزدگرد سوم بر مردم کرده بود، آنها

مادر و کودکی خود را قربانی می‌کند و گام نخستین را به سوی استقلال و آگاهی بر می‌دارد. با توجه به نظریه پیرسون «در مرحله‌ای در سنین خردسالی، «خود» بخشی از وظایف حمایتی را از پدر و مادر می‌گیرد و رفته رفته با بالغ شدن این تکلیف را به طور کامل می‌پذیرد (همان).

بنابر باور مایکل بری «گور» در اینجا می‌تواند نماد سرشت پنهان و زندانی‌شده نفس قهرمان نیز باشد. «هنگامی که بهرام در هفت پیکر شکم اژدها را می‌درد، گوری جوان را در معده‌اش می‌یابد که تصویری رمزگونه از خود اوست، اژدهای سروده نظامی - درست مانند اژدهای اسطوره‌های یونانی و ژرمن - همواره پاسدار گنجینه‌های ممنوع است. تنها خواب یا هلاک کردن اژدها دسترسی به این گنج‌ها را برای قهرمان امکان‌پذیر می‌سازد. با این همه گنج راستین برای نظامی، نفس آدمی است. سرشت پنهان و زندانی تن قهرمان است که باید او را از شکم هیولا بیرون آورد» (بری، ۱۳۹۴: ۸۳).

بهرام با یاری کهن الگوی «حامی» گنج‌هایی را که برای استقلال و خودمختاری به دست می‌آورد را نه فقط در جهت اهداف خودخواهانه بلکه برای منافع جمعی به کار می‌برد. بنابراین قسمتی از آن را به مندر و پسرش می‌بخشد و بخشی را بین مستمندان تقسیم می‌کند.

«حامی کهن الگوی بخشندگی است، حامی هر چه در سطوح بالاتری در روان و فرهنگ ما فعال باشد، به همان اندازه فراوانی و آزادی بیشتری را برای همه به ارمغان می‌آورد» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

همچون موانع قبلی از پای در آورد و بتواند با یافتن کاربردهای مفید با آن مشکل یا اژدها روبه‌رو شود و به گنج دست یابد.

قهرمان با یاری کهن الگوی «حاکم» در سطح اولیه، مسئولیت زندگی مردمش را بر عهده می‌گیرد و با بهره‌گیری از کهن الگوی «حامی» به محافظت از بقای جامعه خود برمی‌خیزد. «این کهن الگو می‌تواند شکلی از «خود» باشد که مواظب بقاست، اما نه فقط بقای فرد، بلکه بقای خانواده، قبیله، جامعه و گونه بشر» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۷۰). همچنین در اینجا خداوند در قالب کهن الگوی حامی یاریگر بهرام می‌شود.

#### آزمون پنجم: داستان بهرام با کنیزک خویش

در این داستان بهرام به دلیل نافرمانی کنیزک، از او خشمگین می‌شود و دستور قتل او را صادر می‌کند، اما کنیزک با فرزاندگی و هوشمندی خود باعث می‌شود بهرام آزمون را با موفقیت پشت سر بگذارد.

بهرام در این آزمون باید با ایزد بانوی درون خود (فتنه) به یکپارچگی برسد. فتنه در اینجا «آیین‌ایست که بهرام آشوبگاه درون خود را در او باز می‌شناسد. گردن‌کشی و فرمان‌ناپذیری فتنه هم یادآور سرشت سرکش و رام‌نشده‌ی آنیماست و هم کنایه‌ای از راهی که بهرام برای رسیدن به خود در پیش رو دارد» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۳۸). از طرفی فتنه، در اینجا در رسالت «فرزانه» ظاهر می‌شود تا سایه بهرام را به او بشناساند، اما چون سایه «حاکم» بر بهرام تسلط یافته است، می‌خواهد آنیمای درون خود را بکشد؛ زیرا حاکم

حاضر نمی‌شوند بهرام را به عنوان شاه بپذیرند و فردی را از میان خود بر تخت می‌نشانند. بهرام پیشنهاد می‌کند تاج را میان دو شیر قرار دهند تا آن کسی که دلیرتر است آن را تصاحب کند و مردم او را شاه بخوانند.

بهرام با هدیه واقع‌گرایی کهن الگوی «یتیم» اتفاق پیش رو را می‌پذیرد و با شجاعت و انضباط کهن الگوی «جنگجو» تصمیم می‌گیرد، برای باز پس گرفتن تاج پدر شمشیر بکشد و جنگ را شروع کند. در نهایت بهرام تاج را از میان دو شیر می‌ریاید و حاکمیت خود را تثبیت می‌کند.

از دیدگاه مایکل بری «دو شیر، جلوه تازه‌ای از اژدها هستند که قهرمان باید همواره بر آن پیروز شود. تاج میان دو شیر عبارت است از: گوهر سرشت خود قهرمان که گویی میان دو آرواره دهان بزرگ یک اژدها، بلعنده گنج درونی نفس قرار گرفته است و باید آن را رهانید (بری، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

با بر تخت نشستن بهرام، به ضرورت خصایص کهن الگویی «حاکم» در وجودش بروز می‌کند. «کهن الگوی حاکم فرصتی است برای اعلام ریاست و شکل دادن به زندگی که با ارزش‌های فردیمان مطابقت دارد» (پیرسون - کی مار، ۱۳۹۳: ۱۰۰). بهرام برای یک حاکمیت ایده‌آل آماده می‌شود و از این پس سفر او برای دستیابی به مسئولیت‌پذیری و مدیریت که لازمه یک حاکمیت تکامل یافته است، شکل می‌گیرد.

#### آزمون چهارم: خشکسالی و شفقت بهرام

در این آزمون بهرام باید اژدهای خشکسالی را

الگوی «لوده منفی» در شخصیت بهرام بروز می‌کند و کهن الگوی «حاکم» بهرام، توسط کهن الگوی «لوده منفی» مورد تهدید قرار می‌گیرد. «لوده منفی ممکن است به شکل لذت‌پرستی بی‌انضباط و افسارگسیخته مانند تن‌پروری، بی‌مسئولیتی، شکمبارگی، شهوترانی و مستی ابراز شود (همان: ۳۹۷).

بهرام با تدبیر خود در مورد فریب دادن سپاهیان دشمن، از یاریگری کهن الگوی «جنگجو»، بهره می‌برد. «او عقب‌نشینی می‌کند و وقت می‌گیرد تا به بازسازی قدرت خود بپردازد، بر زخم‌های خود مرحم می‌گذارد، آنها را التیام می‌بخشد و به تجدید قوا می‌پردازد» (همان: ۹۱-۹۲). همچنین «دلک» «سطح یک» بهرام که در این داستان در وجه منفی بروز کرده بود و موجب بی‌مسئولیتی وی بود، به دلک سطح دوم ارتقا می‌یابد. همچنین، از ویژگی‌های کهن الگوی حاکم هماهنگی، یکپارچگی و آمادگی پذیرش مسئولیت‌ها برای زندگی‌مان است (همان: ۳۲۱)؛ اگرچه بهرام هنوز هم حاکمی تکامل‌یافته به حساب نمی‌آید، اما می‌توان گفت که در این مرحله قهرمان سفر «خود» را به پایان رسانده و با تکامل چهار کهن الگوی «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» در آزمون‌هایی که در این مرحله پشت سر گذاشته به چهار ویژگی مهم؛ یعنی خوش‌بینی بنیادی، توان متحد شدن با دیگران برای پشتیبانی، شجاعت جنگیدن برای خود و دیگران و مراقبت و حمایت از خود و دیگران، بر روی هم مهارت‌های بنیادی زیستن در اجتماع را فراهم می‌آورد.

تکامل نیافته «دیگران را وادار می‌کند تا هر کاری را به روش او انجام دهند و اگر در این کار موفق نشود، جنجال بر پا می‌کند. اگر او با مانعی روبه‌رو شود، سعی می‌کند کسی را تنبیه نماید. شاه یا ملکه‌ای که می‌گوید سرش را قطع کنید، سایه یک حکمران است» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۳۳۰).

همچنین بهرام نمونه یک مرد سنتی است، یک مرد سنتی برای استقلال و استقامت ارزش قائل است، اما مشکل بزرگ او در برقراری روابط است. مردان و زنان هر دو به انرژی‌های «مردانه» و «زنانه» دسترسی دارند، اما معمولاً طبق سنت و اجتماع و فرهنگ، زنان نقش «حامی» و مردان، نقش «جنگجو» را پذیرفته‌اند. بهرام، مرد سنتی است که تنها با کهن الگوی «جنگجو» و «جوینده» پیش می‌رود. قهرمان باید کهن‌الگوهای زنانه «حامی» و «عاشق» را نیز در وجود خود بارور کند تا به کمک آنها، مستقل از روابط خود بداند که کیست و نیازهایش را در شبکه روابطی پر مهر در نظر بگیرد.

#### آزمون ششم: لشکر کشیدن خاقان چین و ظفر یافتن بهرام گور

در این آزمون بهرام باید کشورش را از لشکرکشی دشمن حفظ و بر این اژدها نیز غلبه کند. او برای مدتی امورات کشور را به سه تن از کارکنان دوراندیش می‌سپارد و از امورات مُلکش فارغ می‌شود. دشمن از این فرصت بهره می‌گیرد تا بر سرزمین بهرام بتازد. در نهایت قهرمان با فریفتن دشمن و طرح نقشه‌ای بر پادشاه چین غالب می‌شود. با رها کردن قلمرو حکومت، کهن

### ۳. آغاز سفر قهرمانی بهرام: ورود به گنبد‌های هفت‌گانه (سفر جان)

بهرام عشق به شاهدخت هفت سرزمین را از یاد نبرده است. او پیش از این با تصویر آنها روبه‌رو شده بود. بنابراین پیشنهاد شیده را که ساختن گنبد‌های هفت‌گانه است، را می‌پذیرد. او با یاری کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» از سرتاسر جهان شهزاده‌ها را گردآوری می‌کند و هفت گنبد برابر با هفت اختر (زحل، خورشید، ماه، مریخ، مشتری، عطارد، زهره)، به هفت رنگ (سیاه، زرد، سبز، سرخ، صندلی، فیروزه‌ای، سپید) ساخته می‌شود و هفت شهزاده بانو (فورک، همای، نازپری، نسرين نوش، آذریون، یغما ناز، درستی) از هفت سرزمین جهان (هند، روم، خوارزم، روس، مغرب، چین، ایران) لباسی به رنگ هفت گنبد می‌پوشند و در هفت روز هفته برای بهرام هفت قصه می‌گویند.

بهرام در این مرحله باید چهار کهن‌الگوی «جوینده»، «عاشق»، «آفریننده» و «ویرانگر» را به تکامل برساند. شاهدخت هفت گنبد با کمک زبان «جان»، یعنی بهره‌گیری از نماد و بازگویی حکایت در تلاشند تا تغییراتی در دیدگاه قهرمان، که یک اصل در تجارب مربوط به آغازگریست، به وجود آورند. «هدف از آغازگری، کمک به ما برای تشخیص معنا و اهمیت تجربه‌های نمادین است. آغازگری موجب هوشیاری ما نسبت به چنین تجربه‌هایی می‌شود، اما نه به زبان «خود»، بلکه به زبان «جان»، یعنی از طریق افسانه، نماد، ترانه، هنر، ادبیات و مناسک» (همان: ۷۹).

شاهدخت هفت گنبد در نقش «آنیما» و با شاخصه‌های کهن‌الگوی «فرزانه» ای شیرین سخن با بیان قصه‌های نمادین، بهرام را با سایه‌ها و لایه‌های عمیق روان پیوند می‌دهند. بهرام در قالب و پیکره قهرمان این قصه‌ها و با بیداری کهن‌الگوی «ویرانگر» با سایه‌ها و ناشناخته‌های درونش رو به‌رو می‌شود. رویارویی بهرام با سایه‌ها، قهرمان را برای آفرینش شخصیتی نوساخته، آماده می‌سازد که با بروز کهن‌الگوی «آفرینشگر» این تولد دوباره ممکن می‌شود. بهرام در پایان هر شب، شاهدخت هر گنبد را در آغوش می‌کشد. این خود نمادی از ازدواج جادویی و آمیختن با آنیماست. دستاورد این عشق کودک نیست، بلکه انسان کامل و تمام‌بست که تمام مراکز آگاهی او بیدار شده و با درون خویش به پیوند و سازگاری رسیده است. «ازدواج مقدس در درون روان که نشانگر پیوند ویژگی‌های متضاد روانی است، به شکل‌های گوناگونی نشان داده می‌شود: مرد و زن، جسم و روح، جان و خود و ذهن خودآگاه و ذهن ناخودآگاه» (همان: ۹۴). بهرام با کهن‌الگوی «جست‌وجوگر» و کاوش برای یافتن هفت شاهدخت از هفت اقلیم متفاوت، خود را از ساختارهای محدودکننده و تحمیلی رها می‌کند و با ورود به گنبد‌ها و بیداری کهن‌الگوی «عاشق» آرمان شهری می‌یابد که با خود صادق باشد. بهرام با ورود به آرمان شهر خویش می‌تواند آزاد باشد، دوست بدارد و دوست داشته شود. او در کاوش است، اما در خدمت به عشق.

### ۳-۱. ورود بهرام به گنبد سیاه

در آغاز بهرام در قالب ملک قهرمان این داستان با دیدار غریبه سیاهپوش ندایی را می‌شنود که او را به آغاز سفر فرا می‌خواند. رویارویی بهرام با زیبارویی که در باغ خود را به او می‌نمایاند، جلوه‌ای از صورت نمادین آنیماست که با همه ویژگی‌های غریزی و زیستی خود فرمان می‌راند و این جوینده نرینه آگاهی در آن باغ به دیدار همزاد ماده خود می‌نشیند. دیدار با ماهرویی که در باغ است، باعث بروز کهن الگوی «عاشق» در سطح یک در شخصیت بهرام می‌شود. بنابراین کششی پر شور در قهرمان شکل می‌گیرد و قهرمان دچار عشقی ارسی می‌شود. «ارس یعنی شور، دل بستگی، آرزو، و حتی شهوت» (همان: ۲۶۶). بنابراین شاهزاده خانم در قالب کهن الگوی «فرزانه» با محروم کردن قهرمان و ناکام گذاشتن او در وصال خویشتن، زمینه بروز کهن الگوی «ویرانگر» را در شخصیت بهرام فراهم می‌کند. کهن الگوی «ویرانگر» قهرمان را از آنچه به آن دل بسته شده است، محروم می‌کند. بنابراین قهرمان، ناکام از وصال به زمین باز می‌گردد و سیاهپوش می‌شود؛ اگرچه این ناکامی برای او دردناک است، ولیکن به تکامل کهن الگوی «عاشق» کمک خواهد کرد و رفته رفته قهرمان می‌تواند عشق را در حالت فراوانی و نه کمبود تجربه کند.

### ۳-۲. ورود بهرام به گنبد زرد

بهرام بار دیگر در قالب ملک قهرمان وارد داستان می‌شود. آنیمای گنبد زرد ستیزه‌گر است. «اوج

این مکانیزم ناخودآگاه فرافکنی، بازتافتن آن در چهره پیرزن کینه‌توز و ویرانگریست که زنان شاه را می‌فریبید و بر او می‌شوراند (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۴۷). بهرام سعی در انکار و سرکوب «ارس» دارد. او با دوری از کنیزکان و بدبینی نسبت به زنان، یکپارچگی با آنیمای خود را پس می‌زند، اما با دل بستن به کنیزی که متفاوت از سایرین است، فرصت بروز و تکامل کهن الگوی «عاشق» می‌یابد. از طرفی کنیزک نیز در قالب کهن الگوی فرزانه، سعی در بیداری و تکامل کهن الگوی عاشق در شخصیت بهرام دارد. «ازدواج درونی لازمه دستیابی و پذیرش خویشتن است. شناخت بیشتر روان انسان، ما را متوجه می‌کند که با سرکوب ارس به سوی آگایه (عشق آسمانی) پیش نمی‌رویم، بلکه با دریافت هدایای ارس (عشق زمینی) با یادگیری دوست داشتن کامل و پرشور و در عین حال حفظ اصول اخلاقی به آگایه دست می‌یابیم» (پیرسون، ۱۳۹۴: ۲۷۹). بنابراین بهرام با دل بستن به کنیزک می‌تواند با نزدیک‌ترین چهره پنهان در پس سایه‌های خویش یعنی آیما یکپارچه شود.

### ۳-۳. ورود بهرام به گنبد سبز

بهرام در پیکر «بشر» وارد داستان می‌شود. او با کنار رفتن نقاب دختر و دیدن چهره او، عشقی «ارسی» را تجربه می‌کند. بنیادی‌ترین کهن الگو برای قهرمان «خویشتن» است که نشانه تکامل فرایند تفرد است و نوعی احساس تمامیت را ارائه می‌دهد که «خود» و «جان» را به هم می‌پیوندد. این احساس اغلب به عنوان ایزد یا ایزد

قهرمان جوان است و مسیر تکامل خویش را می‌پیماید، اما در این راه طلسم‌ها و موانعی که نمادی از سایه‌های درون بهرام است، مانع از یکپارچگی و دیدار قهرمان با ایزد بانوی خویش است. بهرام با همراهی کهن الگوی «جست-وجوگر» وارد غاری (نماد ناخودآگاهی) می‌شود و با دیدن پیرمرد دانایی که جلوه‌ای از کهن الگوی «فرزانه» است، کهن الگوی نابودگر خود را فعال می‌کند. سایه‌های خویش را از بین می‌برد و به ایزد بانوی درون خویش می‌پیوندد.

#### ۳-۵. ورود بهرام به گنبد پیروزه

بهرام در پیکر ماهان، قهرمان گنبد پنجم با ندای شریک خویش که او را به سودی بیشتر در بیرون شهر وعده می‌دهد، پا در ادامه سفر «جان» می‌نهد. شریک در اینجا جلوه‌ای از کهن الگوی فرزانه است که قهرمان را از باغ (خودآگاهی) به بیابان (ناخودآگاهی) سوق می‌دهد تا او بتواند سایه‌های خود را ببیند. همچنین «روز، نماد «آگاهی» و شب ورود به «ناخودآگاهی» است (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۵۰). ماهان در این سفر با سایه‌های رنگارنگ و متفاوت خویش که هر بار در جلوه راهنمایی دروغین خود را به او می‌نمایند، مواجه می‌شود. «وقتی تخریب از سوی نیروهای بیرونی بیاید، ناتوانی خود را تجربه می‌کنیم و این احساس را داریم که اسیر دست تقدیر شده‌ایم. این شناخت که مرگ در درون زندگی می‌کند، تجربه نیرومند سایه است» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۵۳). در این رویارویی کار اصلی قهرمان برای رسیدن به تعادل روانی، فائق آمدن بر کهن الگوهای نهفته

بانوی درون تجربه می‌شود (همان: ۲۸۶)، اما قهرمان پرهیزگاری پیش می‌گیرد. بنابراین با کاروانی همراه و از شهر خارج می‌شود. در کاروان با مردی بد ذات و بد رفتار به نام ملیخا همسفر می‌شود. «ملیخا» نقطه مقابل بهرام و جلوه‌ای از تاریکی‌های درون اوست. بدبینی، بدذاتی و ویرانگرهای او، جلوه‌ای از کهن الگوی «نابودگر» در وجه منفی، در شخصیت بهرام است. «همیشه از ویژگی‌هایی در دیگران به شدت انتقاد می‌کنیم که بازتاب سایه‌ای از درون خودمان هستند» (همان: ۲۸۵). قهرمان خیرخواهانه سعی در کمک و دوستی با ملیخا دارد و این آغازی برای شناخت آگاهانه سایه است. «طبق داستان «دیو و دلبر» توان دوست داشتن دیو، یعنی سایه در خودمان و دیگران، اغلب دیو را به شاهزاده‌ای دگرگون می‌کند». قهرمان با بروز کهن الگوی «نابودگر» باعث تخریب و در نهایت از بین رفتن سایه خویش (ملیخا) می‌شود. او با از بین بردن سایه خود، پیوندی با ایزد بانوی درون خود (زن نقاب‌دار) برقرار می‌کند. بنابراین او با بازگشت از سفر و دیدار معشوق خویش، گنج را می‌یابد. «سفر ما را دوباره به سوی خانه اصلی‌مان، به جرقه الهی ارزشمند سرشت ذاتی‌مان هدایت می‌کند» (همان: ۲۸۸).

#### ۳-۴. ورود بهرام به گنبد سرخ

بهرام بار دیگر در قالب قهرمان داستان، یعنی شاهزاده خردمند سعی در به دست آوردن و یکپارچگی با آنیمای سرکش و دور از دسترس خویش دارد. کهن الگوی عاشق همچنان یاریگر



اهریمنی هر کارکرد روانی است که از فرمان قلمرو خودآگاه روان سر می‌پیچد» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۵۳). از منظری دیگر، «شر» مانند «شریک در ماهان» جلوه‌ای از فرزانه درون است که با گرفتن چشمان خیر (که مانع از دیدن ناخودآگاهی می‌شود) و رها کردن او در بیابان ناخودآگاهی، در شناخت او از سایه‌هایش یاری می‌رساند. هدایای کهن الگوی «ویرانگر» برای رهایی از وابستگی جسمانی به کمک قهرمان می‌آید. «معمولاً رنج ما را از وابستگی‌های «خود» بیرون می‌کشد. ما به سلامت، ثروت، خانه، دیدگاه و کسانی که دوست داریم، وابسته هستیم. گاهی برای اینکه پذیرای یادگیری یک آموزه تازه شویم، باید کهنه را رها کنیم. ممکن است این رها کردن را مشتاقانه، با اکراه یا برخلاف میلمان انجام دهیم» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۵۴). دختر صحرانشین که جلوه‌ای از ایزد بانوی درون قهرمان است، با بینا کردن چشمانش او را از ناخودآگاهی به خودآگاهی می‌آورد. قهرمان پس از بازیافتن سلامت با دختر صحرانشین ازدواج می‌کند که نیز نماد از یکپارچی با انیماست. تولد دوباره، زیستن نو پس از ویرانگری و امکان بازسازی زندگی بروز کهن الگوی «آفرینشگر» در شخصیت بهرام را به همراه دارد. قهرمان مقداری از برگ‌های معجزه‌آسا را با خود به سفر می‌برد، بیماری دختر شاه و همچنین آبله دختر وزیر که سایر پزشکان از درمان آن عاجز هستند، رویدادی است که قهرمان را به خلاقیت و نوآوری وا می‌دارد. «آفرینشگر با این چالش و سؤال روبه‌روست که چگونه می‌تواند خلاقیت خود را

در هیولاهای تاریکی است. این عناصر شرور نهفته در روان ناخودآگاه از دیدگاه یونگ به سایه تعبیر می‌شود. بهرام در بیابان‌های سرگردانی دچار ناامیدی، یأس و شکست‌های پیاپی می‌شود. همچنین ناپسامانی، اختلال و تخریب غیرمنتظره، بیداری کهن الگوی «ویرانگر» را در شخصیت قهرمان به همراه دارد. «ویرانگر فردی است که قربانی حادثه‌ها و شکست‌ها شده و خواهان بازسازی زندگی خویش است. ویرانگر فرصتی برای رها کردن و کنار گذاشتن به منظور ایجاد نوعی دگرگونی است» (همان: ۸۴). قهرمان به کمک این کهن الگو، وابستگی‌ها و آنچه برای سفرش غیر ضروری است را کنار می‌گذارد و برای مرگ و دگردیی آماده می‌شود. «در جان ما کشش به سوی مرگ که از اصول دگردیی به شمار می‌آید، نهادینه شده است» (همان: ۲۴۹). در نهایت او با دیدن خضر نبی که نمادی از فرزانه درون قهرمان است، به سرزمین خویش باز می‌گردد. در بازگشت یاران خود را می‌بیند که لباس ازرق بر تن کرده‌اند و در سوگ ماهان می‌گریند. گریستن بر سوگ ماهان نمادی از ویرانگری و بازگشت او، سمبل آفرینش و تولدی دوباره خواهد بود.

### ۳-۶. ورود بهرام به گنبد صندلی رنگ

بهرام در پیکر «خیر» قهرمان داستان گنبد ششم، سفر «جان» را ادامه می‌دهد. همسفر شدن خیر با شر، تداعی‌گر رویارویی بهرام با بخشی دیگر از تاریکی‌های درون یا سایه‌های اوست. «شر یا شیطان و مفیستوفلس در روان‌شناسی یونگ وجه

می‌تواند تکرار مواجهه بهرام با حجره در بسته خورنق با نقش نقاشی شده دختران بر سقف باشد. در اینجا نیز بهرام با اینکه خورنق قصر او بود، با درب بسته و بدون کلید حجره‌ای روبه‌رو شد که خود از وجودش بی‌اطلاع بود. باغ سرسبز در این گنبد و همچنین وجود حجره در بسته در خورنق نمادی از ناخودآگاهی بهرام و نقاشی زیبارویان بر سقف و میهمانی دختران در باغ، ایزد بانوهای درون بهرام هستند؛ اگرچه بهرام با تکامل کهن الگوی عاشق تا حدودی موفق شده است، با ایزد بانوهای درون روبه‌رو شود، اما هنوز نتوانسته است با آنها به یکپارچگی کامل برسد. بر همین اساس اتفاق‌هایی همچون ریختن سقف خانه خشتی، حمله گربه به موش، افتادن کدوهای آویزان بر زمین، حمله گرگ به روباه، مانع از یکپارچگی بهرام با ایزد بانوی درون می‌شود. به عبارت دیگر، عشق ارسی هنوز به آگاپه تبدیل نشده است. بر همین اساس قهرمان باید به سفر حج که می‌تواند نمادی از آگاپه (عشق آسمانی) باشد، برود. «تفاوت آگاپه یا عشق آسمانی با ارس یا عشق زمینی این است که آگاپه یکی شدن با خویش است نه با معشوق، دوست یا فرزند» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۷۳). قهرمان پس از بازگشت از سفر کعبه، جامه سپید بر تن می‌کند. تغییر رنگ لباس از گنبد اول (سیاهی) به گنبد هفتم (سپیدی) تکامل سفر «جان» را به تصویر می‌کشد.

#### ۴. بازگشت سفر قهرمانی بهرام: سفر خویشتن

بهرام پس از بیرون آمدن از گنبدها قصد شکار

طوری به کار گیرد که دیگران آن را قبول و تحسین کنند» (پیرسون، هیوکی مار، ۱۳۹۴: ۹۲). بنابراین، قهرمان برگ‌های معجزه‌آسا را به عنوان مرهم به کار می‌گیرد و با خلق دارویی اثربخش، راهکار و اطلاعات تازه‌ای ارائه می‌دهد. در نتیجه این نوآوری و خلاقیت که هدیه ارزشمند کهن الگوی «آفرینشگر» است، بانوان بیمار معالجه می‌شوند و قهرمان مورد لطف و حمایت قرار می‌گیرد. پاداش این قهرمانی ازدواج با دو بانوی دربار خواهد بود. در پایان داستان پدر دختر صحراگرد در قالب «حامی» یاریگر بهرام است و دو گوهر ربوده‌شده را از «شر» پس می‌گیرد و به قهرمان باز می‌گرداند. این رویداد نشانگر ایجاد توازن و تعادل میان توانایی‌های دو کهن الگوی «آفرینشگر» و «نابودگر» در شخصیت بهرام است که منجر به شکست ویرانگر منفی (شر)، باز یافتن توانایی و دریافت هدایای این دو کهن الگو در سفر «جان» می‌شود. یکپارچگی دو کهن الگوی «آفرینشگر» و «ویرانگر» به فرایند اصالت می‌انجامد؛ یعنی قهرمان می‌تواند هویت خود را رها کند و پذیرای مفهومی ژرف‌تر و اصیل‌تر از خویشتن شود.

#### ۳-۷. ورود بهرام به گنبد سفید

بهرام در پیکر جوان زیباروی صاحب باغ، سفر «جان» را ادامه می‌دهد. بار دیگر قهرمان با دری بسته و زیبارویانی آشنا در ملک خویش رویارو می‌شود. بروز کهن الگوی «جست‌وجوگر» در گنبد هفتم نیز برای یافتن پاسخ کنجکاوی و نیاز درونی قهرمان به کمک او می‌شتابد. این رویداد

می‌بیند. «اگر نیمه نخست هفت پیکر داستان سفر بهرام به تاریکی‌های درون و جست‌وجوی او برای نوشیدن آب زندگانی در سیاهی ظلمات باشد، نیمه دوم آن داستان تلاش بهرام برای شناخت و به سامان رساندن نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های بیرون است» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۵۵).

#### ۴-۱. داستان هفت مظلوم

بهرام پس از اینکه متوجه خیانت وزیرش می‌شود، به قصر باز می‌گردد و «راست روشن» را به جایگاه می‌خواند و مورد بازخواست قرار می‌دهد. همچنین از مردمی که از وزیر ستم دیده‌اند، می‌خواهد که داستان خویش را بگویند. هفت مظلوم با بیان داستان خویش گناهکاری و ظلم راست روشن را آشکار می‌کنند. داستان رنج و ستمی که هفت مظلوم متحمل شده‌اند و ظلمی که وزیر بر رعیت وارد کرده است، بهرام را دچار ناراحتی و غم عظیمی می‌کند و تصمیم می‌گیرد باغ‌های خرم و گوهرهایی که وزیر به زور از مردم گرفته بود را به آنها بازگرداند و وزیر را به خاطر نیرنگ و مکرری که در کار ملک و ملت انجام داده است، به دار می‌آویزد. در همین حین خاقان چین با خبر می‌شود که وزیر مفسد را به دار آویخته و عدالت را بین مردم برقرار کرده است. نامه‌ای برای عذرخواهی به بهرام می‌فرستد و از تصمیمش برای حمله به ایران اعلام پشیمانی می‌کند.

در اینجا وزیر جلوه‌ای دیگر از سایه در شخصیت بهرام است. عدم آگاهی و شناخت قهرمان از وجود سایه مانعی بزرگ در تکامل

می‌کند و به سمت نخجیرگاه به راه می‌افتد. از دور دودی برخاسته از آتش می‌بیند و با خود می‌اندیشد شاید بتواند از فروزنده آتش مقداری آب طلب کند. او پیرمردی چوپان را می‌بیند که به چراندن گوسفندان مشغول است. پیرمرد بهرام را داخل خیمه می‌برد. بهرام در آنجا سگی را آویخته از درخت می‌بیند. رفتار پیرمرد با سگ را دور از جوانمردی می‌داند، دست از غذا می‌کشد و علت دار زدن سگ را جویا می‌شود. چوپان می‌گوید که سگ روزگاری بهترین نگهبان گله‌اش بوده و به او اعتماد کامل داشته است. پس از مدتی متوجه می‌شود که گوسفندان یکی یکی کم می‌شوند. چندین بار از گناه سگ صرف‌نظر می‌کند تا اینکه همه گوسفندان از بین می‌روند. روزی رفتار سگ را زیر نظر می‌گیرد و متوجه می‌شود که او در ازای جفت‌گیری با ماده گرگی هر روز گوسفندی را می‌دزد و پیشکش می‌کند. چوپان وقتی خیانت را از جانب یک آشنا می‌بیند، سگ را به سزای اعمالش می‌رساند.

بلند شدن دود نیز مانند گور و دنبال کردن آن، می‌تواند نشانگر ندای دعوت و آغازگری مرحله «خویشتن» باشد. چون در اینجا نقش «فرزانه» ای را ایفا می‌کند که موجب می‌شود کهن الگوی «جادوگر» در بهرام بروز کند، تا به گونه‌ای ناخودآگاه از واقعیت‌هایی باخبر شود که به شیوه‌ای شگفت‌آور در خودآگاهی هیچ اطلاعاتی از آنها نداشته است. او که قبلاً به وزیر خود اعتماد کامل داشته با شنیدن این داستان شکش نسبت به خیانت وزیر برانگیخته می‌شود و او را مسئول نقص، کاستی و نابسامانی‌های کشورش

سربازان پر اشک می‌شود و در جلو غار صف می‌بندند. ناگهان ندایی از درون غار شنیده می‌شود که بهرام برای همیشه در غار خواهد ماند. مادر بهرام در جست‌وجوی پسرش ناله و فغان می‌کند. سرانجام از یافتن بهرام نا امید می‌شود، با شنیدن صدای هاتف مهر از بهرام بر می‌دارد و تاج و تخت بهرام را به وارثانش می‌سپارد.

دیدن دوباره گور در اینجا می‌تواند ندای آغازگری برای شروع سفری جدید باشد که قهرمان را فرا می‌خواند. بهرام در این مرحله با یکپارچه شدن کهن الگوی «فرزانه» و «لوده» وارد غار می‌شود و خود را به خداوند می‌سپارد. او با این رها کردن بنیادی و ورود به شادی و آسودگی به «لوده خردمند» مبدل می‌شود.

با ورود به غار سفری دیگر را آغاز می‌کند و این سفر او پایانی ندارد و یک سفر مارییچ و هزارلا است. با ورود به غار، در این سفر مارییچ، بار دیگر کهن الگوی «معصوم» در شخصیت قهرمان بیدار می‌شود، اما این بار در سطحی بالاتر و به این ترتیب این چرخه کیهانی ادامه می‌یابد.

### بحث و نتیجه‌گیری

تضاد زندگی مدرن این است که در حالی که به شیوه‌هایی زندگی می‌کنیم که تا کنون زندگی نشده است و در نتیجه هر روز جهان خود را از نو می‌آفرینیم، اغلب کارهای ما تهی و بی‌ریشه به نظر می‌رسند. داستان‌های حماسی همچون «هفت‌پیکر» ژرف و جاودانه هستند، این حکایت‌ها معنای ماهوی انسان بودن را به ما می‌آموزند و می‌تواند الگویی برای تضاد زندگی

یافتن کهن الگوی «حاکم» به حساب می‌آید. بنابراین، او با از میان برداشتن وزیر و پذیرفتن سایه خویش به کهن الگوی «حاکم» در سطح سوم دست می‌یابد و با یکپارچه کردن دو کهن الگوی ساحر و حکمران قلمرو و حکومت خود را دگرگون می‌کند و جهان بیرون را همانند دنیای درونش، به نظم و سامان می‌رساند.

### ۴-۲. تبدیل گنبدها به آتشگاه

بهرام موبدان را فرا می‌خواند و دستور می‌دهد که گنبدها را به آتشگاه تبدیل کنند تا در آنجا مراسمی برای شکرگذاری از خداوند انجام شود. بهرام در اینجا با بروز کهن الگوی «جادوگر» در سطح سوم، گنبدها را به آتشگاه تبدیل می‌کند تا با انجام مناسک «راهی برای تمرکز توجه بر دگرگونی دلخواه و رها کردن واقعیت پیشین و استقبال از واقعیت جدید و مطلوب» بهره‌برد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۳۵۶). بنابراین او می‌کوشد تا با انجام این مناسک روح خود را برای رها کردن حکومت و همچنین مردم جامعه‌اش برای اتحاد بیشتر آماده کند.

### ۴-۳. فرجام کار بهرام و ناپدید شدن او در غار

بهرام روزی به شکار می‌رود، باری دیگر گوری چابک و تیز پا توجه او را به خود جلب می‌کند، گور داخل غاری می‌شود و او به دنبال گور پا به غار می‌گذارد. سپاهیان بهرام به انتظار شاه می‌نشینند، اما بهرام از داخل غار بیرون نمی‌آید. سپاهیان نگران می‌شوند و وارد غار می‌شوند، اما در آنجا به جز عنکبوت‌ها و مگس‌ها چیزی نمی‌یابند. دیدگان

بنیادی زیستن در اجتماع دست می‌یابد. در این بخش نتیجه جفت شدن دو کهن الگوی «معصوم» و «یتیم»، امنیت و جفت شدن دو کهن الگوی «جنگجو» و «حامی»، مسئولیت‌پذیری را در شخصیت قهرمان به ارمغان می‌آورد.

قهرمان در مرحله سفر «جان» با ورود به آرمان شهر گنبدهای هفت‌گانه عشق را از بانوان فرزانه هر گنبد می‌آموزد و آنیمای گریزی پای خویش را به خوبی می‌شناسد. او در قالب قهرمان هر قصه، سفری پرمعنا را تجربه می‌کند و بخشی دیگر از کهن الگوها (جست‌وجوگر، عاشق، ویرانگر، آفریننده) را ارتقا می‌بخشد. قهرمان به کمک این چهار کهن الگو در آرمان شهر گنبدهای هفت‌گانه، جهان درونی خود را می‌کاود، خواسته‌هایش را روشن می‌کند و عناصر سایه را با روانش در هم می‌آمیزد و جنبه زنانه و مردانه خود را متعادل می‌سازد و با مفهوم ژرف و والای آن کسی که هست به صلح می‌رسد. در این مرحله، نتیجه جفت شدن دو کهن الگوی «جوینده» و «عاشق» دستیابی به هویت است و یکپارچگی دو کهن الگوی «ویرانگر» و «آفریننده» اصالت را برای بهرام به ارمغان می‌آورد.

قهرمان در مرحله «خویشتن» با تکامل چهار کهن الگوی «لوده»، «فرزانه»، «حاکم» و «ساحر» جهان بیرون را نیز همانند جهان درون خویش به آرامش و نظم و عدالت می‌رساند و به کمک کهن الگوی «فرزانه» حقیقت خیانت وزیرش، راست روشن را درمی‌یابد و به حقوق هفت مظلوم آسیب‌دیده رسیدگی می‌کند. سپس با یاریگری کهن الگوی «ساحر» واقعیت‌های تازه

انسان معاصر باشد تا ناشناخته‌های سفر خویش را بشناسد و هرچه برای رویارویی با اژدهاهای خود، کشف گنج و بازگشت به منظور دگرگونی قلمروی پادشاهی لازم دارد، بیابد.

در این پژوهش به این نتیجه رسیدیم که سفر قهرمانی این داستان کاملاً مطابق با الگوی سه‌گانه پیرسون (خود، جان و خویشتن) است که قهرمان این داستان، یعنی بهرام این مراحل را با راهنمایی کهن الگوهای دوازده‌گانه به طور کامل پشت سر می‌گذارد و در نهایت به رهایی و آزادی دست می‌یابد.

در ابتدا به نظر می‌رسید که مهم‌ترین هدف سفر بهرام، دستیابی به الگوی درستی از یک حاکم تکامل یافته باشد که بتواند به درستی بر ایران زمین حکومت کند، اما در پایان سفر با اینکه به حاکمی تکامل یافته تبدیل شده است، حاکمیت را رها می‌کند و پا به درون غار می‌گذارد و به رهایی و آزادی دست می‌یابد. سفر به درون غار یادآور مارپیچی بودن و بی‌نهایت بودن سفر یک قهرمان است.

قهرمان در مرحله سفر «خود» با قرار گرفتن در آزمون‌هایی نظیر ربودن تاج از میان دو شیر، خشکسالی، داستان کنیزک با بهرام و لشکرکشی خاقان چین، چهار کهن الگوی «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» را به یاری می‌گیرد و قدم در مسیر تکامل حاکمیت خود برمی‌دارد و به چهار ویژگی مهم این سفر یعنی خوش‌بینی بنیادی، توان متحد شدن با دیگران برای پشتیبانی، شجاعت جنگیدن برای خود و دیگران و مراقبت و حمایت از خود و دیگران و بر روی هم به مهارت‌های

پیرسون، کارول و هیو.کی. مار (۱۳۹۴). *زندگی برازنده من*. ترجمه کاوه نیری. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

جانسون، رابرت الکس (۱۳۹۶). *زندگی نریسته‌ات را زندگی کن*. ترجمه سیمین موحد. چاپ یازدهم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). *سایه‌ات را مالک شو*. مترجم: سیمین موحد. چاپ ششم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

رابرتسون، رابین (۱۳۹۳). *یونگ‌شناسی کاربردی*. مترجم: ساره گلزایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی.

ریتا، ال. اتکینسون و دیگران (۱۳۹۰). *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*. مترجمان: محمدتقی براهنی و دیگران. چاپ پانزدهم. تهران: رشد. شاملو، سعید (۱۳۹۵). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. تهران: رشد.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶). *هفت پیکر*. تصحیح و شرح: بهروز ثروتیان. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

یاوری، حورا (۱۳۸۷). *روانکاوی و ادبیات*. تهران: سخن.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۶). *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). *ناخودآگاهی جمعی و کهن الگو*. مترجم: فرناز گنجی و محمد باقر اسمعیل‌پور. تهران: جامی.

می‌آفریند و واقعیت‌های کهنه را دگرگون می‌سازد. او گنبدها را که جایگاهی برای لذات زمینی است به آتشکده و محلی برای ستایش معبود آسمانی تبدیل می‌کند. در این مرحله جفت شدن دو کهن الگوی «ساحر» و «حکمران» و یکپارچگی دو کهن الگوی «دلقک» و «فرزانه» بهرام را به قدرت و آزادی می‌رساند.

در این سفر غالب‌ترین کهن الگو در شخصیت بهرام، کهن الگوی «جست‌وجوگر» است که از آغاز تا انتهای سفر همراه او بوده و به دفعات مکرر بروز یافته است. پس از جست‌وجوگر به ترتیب «جنگجو»، «حامی و حاکم»، «ویرانگر و آفرینشگر»، «فرزانه و عاشق»، «دلقک»، «معصوم و یتیم»، و «ساحر» کهن الگوهای غالب در شخصیت بهرام هستند.

## منابع

آدسون، پاتریشیا (۱۳۹۵). *بیداری قهرمانان درون*. مترجم: سیمین موحد. چاپ چهارم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

استوارت، ویلیام (۱۳۸۶). *دایره‌المعارف مشاوره*. مترجم: شکوه نوابی‌نژاد. تهران: نشر علم.

اسنودن، روت (۱۳۸۷). *خودآموز یونگ*. ترجمه نورالدین رحمانیان. تهران: آشیان.

بری، مایکل (۱۳۹۴). *تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر نظامی*. ترجمه جلال علوی‌نیا. تهران: نشر نی.

پیرسون، کارول اس. (۱۳۹۳). *بیداری قهرمان درون*. ترجمه فرناز فرود. تهران: کلک آزادگان.